

شبرنگ نامه

داستان شبرنگ پسر دیو سپید و رستم



سراینده: ناشناس (احتمالاً قرن ششم هجری)

به کوشش

ابوالفضل خطیبی
گابریله وان دن برگ

فهرست

پیشگفتار.....	بیست و یک
۱) پژوهش‌های پیشین.....	بیست و دو
۲) شبرنگ در شبرنگ‌نامه و منابع دیگر.....	بیست و سه
الف) خلاصه شبرنگ‌نامه.....	بیست و سه
ب) شبرنگ در طومارها و منابع دیگر.....	بیست و هفت
۳) عنوان کتاب.....	سی و یک
۴) نام سراینده و زمان سرایش منظومه.....	سی و دو
۵) منبع شبرنگ‌نامه.....	چهل و شش
۶) اهمیت متن شبرنگ‌نامه.....	چهل و هفت
۷) ویژگی‌های متن شبرنگ‌نامه.....	چهل و نه
الف) وزن و قافیه.....	چهل و نه
ب) نشانه‌های کهنگی متن.....	پنجاه
۸) شعر شبرنگ‌نامه.....	پنجاه و هشت
الف) تأثیر از شاهنامه و خلاقیت سراینده.....	پنجاه و هشت
ب) برخی صنایع شعری شبرنگ‌نامه.....	شصت و دو
۹) نسخه‌های خطی شبرنگ‌نامه.....	شصت و چهار
۱۰) روش تصحیح.....	هفتاد و یک
تصویر نسخه‌ها.....	هفتاد و پنج

۱	متن شیرنگ نامه
۱	کلمه‌ای چند در توحید و نصیحت گوید
۳	گفتار اندر آغاز داستان شیرنگ نامه
۶	گفتن شیرنگ با مادرش از نژاد و آگاه شدن از کاوس
۹	رفتن شیرنگ دیو به مازندران و جنگ کردن با اولاد
۱۲	جنگ سیه‌دیو با اولاد دفعه اول
۱۵	نبرد شیرنگ با جرجاس دیو
	نبرد دوم شیرنگ با اولاد و شکست خوردن اولاد و کشته شدن
۲۲	همای با بسیاری از لشکر اولاد
۲۷	سخن گفتن اولاد با بزرگان
۲۸	نبرد اولاد بار دوم با سیه‌دیو و کشته شدن اولاد
۳۲	پادشاهی نشستن ماهیار مادر شیرنگ بر تخت مازندران
۳۴	پندیات گوید
۳۵	خبر آوردن از اولاد به کاوس کی
۴۰	نامه نوشتن کیکاوس به رستم و طلب کردن او را
۴۷	رفتن رستم به پیش کاوس کی
۵۱	رفتن رستم به جنگ شیرنگ دیو
۵۳	برابر شدن لشکر ایرانیان با لشکر شیرنگ دیو گوید
۵۵	رزم پیلگوش با گیو گودرز
۵۶	نبرد رشنواد با گیو گودرز
۵۷	نبرد کلاهور با گیو گودرز
۵۹	رزم فرغان دیو با گیو گودرز
۶۰	رزم شیرنگ دیو با رستم زال زر
۸۳	جنگ کردن شیرنگ دیو با فرامرز رستم
۸۶	رزم فرامرز با کهماز دیو
۸۷	رزم بهور با فرامرز رستم
۸۹	رزم فرامرز با شیرنگ دیو
۹۲	جنگ کردن ایران‌سپاه با مازندرانیان
۹۷	باز گشتن رستم از جنگ شیرنگ و لشکر مازندران
۱۰۱	نامه نوشتن شیرنگ دیو به فراسان دیو
۱۰۳	کس فرستادن شیرنگ دیو پیش رستم و مهلت طلبیدن چند روزه
۱۰۴	رزم کردن رستم با لشکریان شیرنگ دیو و فراسان دیو

۱۰۷	رزم بیژن گیو با دیو کار گوید
۱۱۵	رزم دیو غوچی با قراخان
۱۱۷	رزم دیو ژوش با رستم زال زر
۱۲۱	رزم کاربند با رستم زال زر
۱۴۰	شیبختن کردن شبرنگ دیو به ایران سپاه
۱۴۹	برف باریدن جلیوار جادو به ایرانیان
۱۵۸	گریختن شبرنگ و رفتن فرامرز و گرگین میلاد
۱۶۰	رفتن فرامرز و گیو و گرگین از عقب شبرنگ
۱۷۲	رفتن گیو و گرگین و کشتن دیو شش سر
۱۷۷	جنگ کردن فرامرز با شبرنگ دیو در نیمه شب
۱۸۲	باز آمدن رستم از غارت
۱۸۴	اندرز کردن رستم با فرامرز
۱۸۹	نامه نوشتن فرامرز رستم به نزد مادر شبرنگ ماهیار مازندرانی
۱۹۴	اندیشه کردن ماهیار از جهت ایرانیان
۲۰۰	شناختن ماهیار فرامرز را و جنگ کردن در مازندران
۲۰۵	اندیشه کردن ماهیار با بزرگان از کار فرامرز رستم
۲۰۷	جنگ کردن فرامرز با ماهیار بار دویم و گرفتن او
۲۱۹	بازگشتن فرامرز از مازندران و آمدن به طیفسون
۲۲۲	بازگشتن رستم و فرامرز و فریبرز به فیروزی
۲۳۱	عاشق شدن بهرام گودرز به مهیار و خواستن او
۲۳۹	لغات و ترکیبات برگزیده
۲۴۵	نمایه
۲۵۲	منابع

کوتاه نوشت‌ها (نسخه‌ها)

- ل نسخه شبرنگ‌نامه (اساس تصحیح)، در کتابخانه دانشگاه لایدن به نشان Ms. Acad.150، مورخ پیش از ۱۰۶۲ق
- ب نسخه شاهنامه، در موزه بریتانیا به نشان Or. 2926، مورخ ۱۲۴۶-۱۲۴۹ق
- ن نسخه شاهنامه، در کتابخانه ایندیا آفیس به نشان MS IO Islamic 3263، بی‌تاریخ (حدود قرن ۱۱ق)
- آ نسخه شاهنامه، در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۴۲۴۸، مورخ ۱۲۱۲ق
- م نسخه شاهنامه در کتابخانه ملی ایران، به شماره ۵-۲۲۲۳۶، مورخ ۱۲۸۰ق

کوتاه نوشت‌های دیگر

ج	جلد
ص	صفحه
ب	بیت
س	سال (در نشانی نشریات)
ش	شماره (در نشانی نشریات)
ر	رو (در مورد برگ نسخه)
پ	پشت (در مورد برگ نسخه)
س	سرنویس
پا	پانوشت
الف	پس از عدد، مصراع یکم بیت
ب	پس از عدد، مصراع دوم بیت
نک	نگاه کنید به
قس	قیاس کنید با

برخی نشانه‌ها

- ؟ نشانه پرسش.
- (؟) متن روشن نیست.
- !؟ نشانه پرسش پاسخ در خود.
- ! نشانه تعجب، فرمان و اخطار.
- (!) متن دگرگون شده است.
- [] در متن، بیت‌هایی که در اصالت آنها جای تردید هست، درون این قلاب جای گرفته‌اند و در پانویست متن، بخشی از یک واژه که در نسخه‌ها افتاده است.
- <> واژه یا عبارتی که گمان می‌رود در نسخه‌ها افتاده، درون این نشانه جای گرفته است.
- ← نگاه کنید به.

پیشگفتار

بی‌گمان شاهنامه فردوسی در قرن چهارم هجری نقطه عطفی در تاریخ حماسه‌سرایی محسوب می‌شود. شکوه و سختگی بیت‌ها و جامعیت شاهنامه به اندازه‌ای بود که همه منظومه‌های حماسی پیش و پس از خود را به سایه گرفت و به‌ویژه منظومه‌های حماسی پس از فردوسی هیچ یک نتوانستند حتی به پای قله‌ای برسند که فردوسی شکوهمندانه آن را فتح کرده و درفش پیروزی خود را بر چکاد آن برافراشته بود. با این‌همه، امروزه، همه این منظومه‌ها آثار ارزشمندی هستند که هم روایات مهمی از داستان‌های پهلوانی ایرانی را از گذشته‌های دور منتقل می‌کنند و هم زبان شعری آنها برای بررسی دگرگونی‌های زبانی زبان فارسی اهمیت به‌سزایی دارند. افزون بر این، از آنجا که همه سرایندگان این منظومه‌های پهلوانی، زبان و بیان شاهنامه را الگوی کار خود قرار داده‌اند، امروزه ما را در فهم پاره‌ای از مشکلات شاهنامه چه در تصحیح بیت‌ها و چه در تفسیر آنها یاری می‌رسانند. بیشتر منظومه‌های پهلوانی پس از فردوسی در قرن‌های پنجم و ششم هجری سروده شده‌اند که مهم‌ترین آنها به ترتیب تاریخ سرایش عبارتند از: گرشاسب‌نامه از اسدی طوسی (۴۵۸ق)؛ فرامرنامه بزرگ^۱

۱. نخستین بار جلال خالقی مطلق (۱۳۶۲ش، ص ۸۵-۱۲۱) در بررسی خود از فرامرنامه‌ها، دو تحریر مختصر و مفصل آن را به ترتیب فرامرنامه اول و فرامرنامه دوم نامید، ولی فان زوتین - خطیبی (۱۳۹۴ش، ص بیست‌وپنج) بر اساس شواهدی از نسخه‌های فرامرنامه، این دو منظومه را به ترتیب فرامرنامه کوچک و فرامرنامه بزرگ نامیدند.

(بین ۴۸۷-۴۹۴ق) از سراینده‌ای ناشناس؛ بهمن‌نامه (حدود ۴۹۵ق)، کوش‌نامه (بین ۵۰۱-۵۰۴ق)، هردو از ایرانشان (ایران‌شاه) بن ابی‌الخیر؛ فرامرنامه کوچک از رفیع‌الدین مرزبان فارسی (حدود ۵۶۰ق)؛ برزنامه (بخش کهن در قرن ۸ق) از شمس‌الدین محمد کوسج؛ برزنامه (بخش جدید، حدود قرن ۱۰ق) از عطایی رازی؛ سام‌نامه از سراینده‌ای ناشناس (حدود قرن ۱۰)؛ بانوگشسپ‌نامه (؟)؛ جهانگیرنامه (؟)؛ شهریارنامه (؟) و جز آنها. یکی از این منظومه‌های پهلوانی شبرنگ‌نامه است که نه نام سراینده آن دانسته است و نه زمان سرایش آن. این منظومه مشتمل است بر ۲۸۷۷ بیت^۱ و پهلوان اصلی آن، شبرنگ پسر دیو سپید است که به کین‌خواهی پدرش که به دست رستم کشته شده بود، برمی‌خیزد و بین او و دیوان مازندران از یک سو و پهلوانان ایرانی به‌ویژه رستم و فرامرز و گیو و بیژن از سوی دیگر، جنگ‌های گوناگونی درمی‌گیرد و سرانجام شبرنگ از چنگ پهلوانان ایرانی می‌گریزد و به توران پناه می‌برد.

۱) پژوهش‌های پیشین

نخستین بار شارل ریو در ضمن معرفی نسخه‌ای از شاهنامه در موزه بریتانیا، نوشت که در ادامه این نسخه، داستان شبرنگ و چند منظومه حماسی دیگر جای گرفته است (Rieu, 1895, P. 196). پس از او صفا بر اساس آنچه ریو آورده بود، این منظومه را به اختصار در چند سطر معرفی کرد (صفا، ۱۳۶۳ش، ص ۳۲۳). پس از او هرکس از شبرنگ‌نامه سخن گفته به نوشته او استناد کرده است. ولی به تازگی گابریله وان دن برگ، در دو مقاله به تفصیل درباره این منظومه به بحث پرداخت و سه نسخه دیگر از آن و نیز برخی روایات شبرنگ در طومارهای نقالی را معرفی کرد (Berg, 2012, PP. 35-47; Berg, 2015, PP. 191-201). سپس همو با همکاری

۱. در تصحیح ما، شبرنگ‌نامه با بیت ۲۸۷۶ به پایان می‌رسد و یک بیت دیگر نیز که شماره فرعی

(۱) ۱۳۱۴ را بر خود دارد، بدان افزوده می‌شود.

۲. دو مقاله وان دن برگ در زمان نگارش مقاله شبرنگ‌نامه (نک: ادامه پیشگفتار) هنوز منتشر نشده بودند.

نگارنده برای نخستین بار مقاله نسبتاً جامعی در معرفی متن شبرنگ‌نامه، چهار نسخه خطی آن و مقایسه روایت متن با منابع دیگر درباره شبرنگ منتشر کرد (وان دن برگ - خطیبی، ۱۳۹۰ش، ص ۱۰۵۵-۱۰۶۴؛ ۱۳۹۱ش، ص ۱۹۲-۱۹۵).

۲) شبرنگ در شبرنگ‌نامه و منابع دیگر

الف) خلاصه شبرنگ‌نامه

داستان شبرنگ از پایان داستان جنگ مازندران یا هفت‌خوان رستم که در خوان پایانی دیو سپید، شاه مازندران به دست رستم کشته می‌شود، آغاز می‌گردد. پس از کشته شدن دیو سپید، در مشکوی او زنی بود به نام مهیار (ماهیار) از نسل شاه مازندران که باردار بود. اولاد که از سوی رستم به فرمانروایی مازندران رسیده بود، چون از زنده ماندن مهیار آگاهی یافت، بر آن شد که او را بیابد، ولی مهیار گریخت و به غاری در کوهی بلند پناه برد. پس از مدتی، از مهیار پسری زاده شد دیوگون به رنگ سیاه با دو دندان نیش همچون دندان پیل و خرطومی بلند که شبرنگ نام گرفت. شبرنگ چون بزرگ شد، از مادر، پدرش را جويا شد و مادر بدو گفت که پدرش دیو سپید بوده که به دست رستم کشته شده است. پس شبرنگ بر آن شد تا انتقام خون پدر را از ایرانیان بگیرد. او نخست با همراهی گروهی از دیوان به مازندران تاخت و بسیاری از مازندرانیان را از دم تیغ گذراند. اولاد پس از شنیدن این خبر، رسولی را نزد شبرنگ روانه کرد تا نزد او بیاید، ولی شبرنگ، گردن فرستاده را پیچاند و او را نقش بر زمین کرد و پس از آن برجاس دیو، از پهلوانان پرآوازه اولاد را نیز با ضربه گریز گران کشت. در نبرد بعدی، همای، یکی دیگر از سرداران اولاد را کشت و سرانجام در نبرد آخر خود اولاد را نیز بکشت و شمشیر در میان مازندرانیان نهاد. از آنجا که شبرنگ «فرکیان» نداشت، مادرش مهیار که از نسل پادشاهان پیشین مازندران بود، بر تخت پادشاهی نشست و خود شبرنگ فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت. سپس شبرنگ به فرمان مادر برای کین‌خواهی پدرش دیو سپید با لشکری گران به سوی ایران روانه شد. از آن سو، زنگه، پسر اولاد همراه با مادر و دیگر پردگیان اولاد، از چنگ شبرنگ به طیسفون نزد کاوس،

شاه ایران گریخت. کاوس به سفارش گودرز که هیچکس جز رستم توان مقابله با شیرنگ را ندارد، رستم را از زابل فراخواند. رستم که قصد داشت حکومت دیوان را در مازندران براندازد، همراه با برادرش زواره، پسرش فرامرز، فریبرز پسر کاوس و گودرز و گیو و بیژن و رهام و گرگین و دیگر پهلوانان ایرانی برای نبرد با شیرنگ و دیوان مازندران به سوی گیلان شتافت، ولی در نزدیکی طیسفون دو سپاه به یکدیگر رسیدند. در نخستین نبردهای تن‌به‌تن گیو گودرز چهار دیو جنگاور به نام‌های پیلگوش، رشنواد، کلاهور و فرغان را از پای درآورد. سپس رستم به نبرد با شیرنگ برخاست، ولی کوشش‌های هیچ یک در شکست دیگری نتیجه‌بخش نبود؛ پس، از یکدیگر جدا شدند و رستم به سپاه دیوان تاخت و کشتار به راه انداخت و شیرنگ نیز به سپاه ایران. پس از آن، بار دیگر که شیرنگ در برابر رستم قرار گرفت، بدو گفت: اگر او پادشاه شود، در خدمتش کمر بندگی می‌بندد، پس، از جنگ با او کناره گیرد و او را با طوس تنها بگذارد، ولی رستم پاسخ داد: اگر دختری بی‌توش و توان هم از کاوس باقی ماند، او را بر روی چشم می‌نهد و به پادشاهی‌اش برمی‌دارد. سپس رستم به پسرش فرامرز مأموریت داد تا با شیرنگ و دیوان دیگر نبرد کند. فرامرز در نخستین جنگ تن به تن، کهماز دیو را از پای درآورد و پس از او، دیو دیگری به نام بهور را کشت و در برابر شیرنگ قرار گرفت، ولی فرامرز نیز مانند رستم در برابر شیرنگ کاری از پیش نبرد، و فقط توانست دو نیش‌دندان او را بشکند و خرطومش را ببرد. رستم چون چنین دید، فرمان داد شمشیر در میان مازندرانیان نهند.

از آن سو شیرنگ که دریافت که ایرانیان را شکست نتواند داد، به پیشنهاد یکی از سرداران نامبردارش به نام فراهان از فراسان دیو یاری خواست. فراسان چون به اردوی مازندرانیان پیوست بار دیگر نبرد میان ایرانیان و مازندرانیان از سر گرفته شد. این بار در نخستین نبرد تن به تن، بیژن جوان، دیو کار (یا ریوکار) را بکشت. در نبردی دیگر قراخان، دیگر سردار ایرانی دیو غوجی را از میان برداشت و در سومین نبرد، رستم سر از تن دیو ژوش (زوش) جدا کرد و در چهارمین نبرد، باز هم رستم، دیو کاربند را کشت. شیرنگ چون سرداران خود را کشته دید، تیغ در میان

ایرانیان نهاد و در نبرد طوس را گریزانند و توانست درفش کاویان را به دو نیم کند. درفش کاویان همراه با کوس و تاج و مهد شاهی که همراه فریبرز پسر کیکاوس بود به چنگ مازندرانیان افتاد، ولی با پایمردی گودرزیان به ویژه بیژن، فراسان دیو به دست بیژن گرفتار و سرش بریده شد. سرانجام این جنگ نیز به سود ایرانیان به پایان رسید و فراهان دیو به اسارت ایرانیان درآمد و ایرانیان توانستند درفش و کوس و مهد شاهی را نیز از مازندرانیان بازپس گیرند. شبرنگ که این بار نیز یارانش را در جنگ از دست داده بود، بر آن شد تا به سپاه ایران شیبخون زند، اما یکی از دیوان همراه او به نام شاداب به اردوی ایران پناه برد و نقشه شیبخون شبرنگ را به رستم بازگفت. شبرنگ که از آمادگی ایرانیان برای دفع شیبخون آگاه نبود، به سپاه ایران تاخت ولی سخت شکست خورد و در حالی که بسیاری از همراهانش را از دست داده بود، بر آن شد تا از معرکه بگریزد، اما یکی از دیوان به نام جلیوار (حلیوار) به شبرنگ گفت که می‌تواند با جادو، رستم و ایرانیان را در زیر کوهی از برف مدفون کند. جلیوار به بالای کوهی برآمد و با جادوگری کاری کرد که برف انبوهی بر سر ایرانیان بیارد. ایرانیان در سرما و برف گرفتار شدند، اما گودرز که دریافت این برف و سرما در فصل گرما طبیعی نیست و جادوی شبرنگ دیو است، به بیژن مأموریت داد تا جادوگر را بیابد و بکشد. پس بیژن با سختی به بالای کوه برآمد و جلیوار را همراه با آلات جادوگری‌اش بیافت و بکشت و ایرانیان را از برف و سرمای توان‌سوز رهانید.

شبرنگ چاره‌ای جز فرار ندید و پیش از آن، از سپاهیان‌ش خواست تا به مازندران نزد مادرش مهیار بازگردند و در نامه‌ای به مادرش، از او خواست که با ایرانیان جنگ نسازد و بهتر است تسلیم شود و باژ و ساو ایرانیان را گردن نهد و خود به توران می‌رود و با سپاهی از هند و چین برای جنگ با ایرانیان بازمی‌گردد. از این سو، فرامرز همراه با گیو و گرگین به تعقیب او رفتند، ولی با اینکه توانستند همراهانش را بکشند یا اسیر کنند، در هیچ یک از جنگ‌های تن به تن بر خود شبرنگ پیروز نشدند و شبرنگ از چنگ آنان گریخت. رستم همراه با گودرز و بهرام و ایرانیان دیگر، پس از غارت لشکرگاه دیوان، در پی فرامرز و یارانش شتافت و به

آنان پیوست. رستم فرمان داد تا فرامرز و گودرزین با سپاهی گران به مازندران، کشور مهیار بتازند و او را سرنگون کنند و خود و فریبرز از میان راه به طیسفون بازگشتند. سپاه ایران چون به گیلان رسید، فرامرز از آنجا نامه‌ای به مهیار نوشت و از او خواست تا تسلیم شود. سپس خود را به‌دروغ، رسولی به نام به‌درو ساخت و نامه را برداشت و همراه با گیو و بیژن راهی مازندران شد و نزد مهیار بار یافت و نامه فرامرز را بدو داد. از آن سو مهیار، پس از رایزنی با سردارانش، بر آن نهادند که فرامرز و یارانش را به بزم فراخوانند و هنگام بزم بر آنان شیخون آرند. در بزمی باشکوه که مهیار برای فرامرز آراسته بود، دیوی به نام جفاهیده که در ایران فرامرز را دیده بود، نزد مهیار رفت و هویت واقعی به‌درو را بر او آشکار کرد. بیژن اندکی از گفته‌های جفاهیده را شنید و به فرامرز گفت که از مجلس بزم بگریزد. فرامرز نیز بیژن را نزد اسبش فرستاد تا هنگام فرار آن را آماده نگه دارد و خود و گیو در مجلس ماندند. مهیار هویت فرامرز را بر او آشکار کرد و بدو گفت که دستور می‌دهد به دارش بیاویزند. فرامرز با عمودی گران به تخت مهیار حمله برد و آن را خرد کرد. سپس جنگ سختی میان فرامرز و گیو از یک سو و سرداران وفادار به مهیار از دیگر سو رخ داد که مازندرانیان شکست خوردند و مهیار از مهلکه گریخت. پس، فرامرز رسولی به نام دژم‌خوی را نزد گودرز فرستاد تا با سپاهی به یاری او بشتابد، اما پیش از رسیدن سپاه کمکی، وی همراه با بیژن و گیو سپاه مهیار را برای بار دوم بشکست و خود مهیار را به اسارت گرفت. بسیاری از مازندرانیان از جمله سردار نامبرداری به نام بهیشوی تسلیم فرامرز شدند و مقاومت آخرین سردار مهیار به نام سبزه‌وار نیز درهم شکسته شد. سرانجام فرامرز و گیو و بیژن همراه با گودرز و سپاه ایران که به آنان پیوسته بودند، با اسیران و غنائم بسیار روانه طیسفون شدند و کاوس و رستم از لشکر پیروزمند استقبال کردند. از آنجا که ماهیار دیو نبود و از نژاد شاهی بود، با او خوش‌رفتاری شد و در میهمانی که به مناسبت پیروزی ایرانیان برپا شده بود، بهرام، پسر گودرز بدو دل باخت و با موافقت کاوس و میانجی‌گری رستم، او را به زنی گرفت (برای خلاصه‌ای از شیرنگ‌نامه به انگلیسی، نک: Berg, 2012, PP. 42-46).

ب) شبرنگ در طومارها و منابع دیگر

چنانکه گفته شد، در شبرنگ‌نامه، شبرنگ از چنگ پهلوانان ایرانی به توران‌زمین نزد افراسیاب می‌گریزد تا با یاری او بار دیگر به نبرد ایرانیان آید. ماجرای شبرنگ در همین جا ناتمام رها می‌شود، ولی در یکی از طومارهای نقالی، داستان چنین ادامه می‌یابد: شبرنگ پس از شکست از ایرانیان «دندان‌شکسته و خرطوم‌قلم‌شده» به توران می‌گریزد. نخست با یکی از پهلوانان تورانی به نام فرغانه دیدار می‌کند و سپس نزد پیران می‌رود و از او درخواست می‌کند که پهلوان سپاه افراسیاب شود. شبرنگ که با همراهی پیران به تاشکند، تخت‌گاه افراسیاب می‌رود، به افراسیاب می‌گوید که قصد دارد برای کین‌خواهی پدرش دیو سفید، لشکر او را همراهی کند و با ایرانیان بجنگد. افراسیاب درخواست او را می‌پذیرد، ولی به او می‌گوید باید منتظر بماند تا سیستان از پهلوانان خالی شود. شبرنگ از افراسیاب اجازه می‌گیرد که به شکار رود و روزی در پی شکار به گنبدی می‌رسد که در آن ماده‌دیوی زندگی می‌کند و به درخواست ماده دیو با او درمی‌آمیزد که بعدها از آن دو قطران بن شبرنگ زاده می‌شود. سرانجام افراسیاب چون سیستان را از پهلوانان خالی می‌بیند، همراه با شبرنگ بدان سو لشکر می‌کشد، اما پهلوانان ایرانی چون فرامرز و بیژن و دیگران یکی‌یکی از راه می‌رسند و افراسیاب که تاب پایداری در برابر پهلوانان ایرانی را نمی‌یابد همراه با شبرنگ پای در گریز می‌نهد (طومار نقالی، نسخه کتابخانه ملی^۱، ص ۵۴۷-۵۵۲). در یکی دیگر از طومارهای نقالی گفته شده است که شبرنگ به دست رستم کشته می‌شود (نک: سطور بعد). در روایتی دیگر که در تحریری از شهریارنامه باقی مانده است، شبرنگ به دست برزو، پسر سهراب کشته می‌شود. روایت شهریارنامه از روی روایت شبرنگ و مادرش بدین‌سان پرداخته شده است: سخره، پسر شبرنگ که از پهلوانان اردوان شاه مازندران است، از مادرش می‌پرسد:

۱. این بخش از نسخه طومار نقالی و نیز بیت‌های مربوط به شبرنگ در یکی از نسخه‌های شهریارنامه (نک: سطور بعد) را دوست شاهنامه‌پژوه عزیزم آقای دکتر رضا غفوری برای نگارنده فرستادند که در اینجا از محبت‌های بی‌دریغشان سپاسگزاری می‌کنم. ایشان هر دو نسخه را در دست تصحیح دارند.

که از نرّه‌دیوان مازندران که بوده پدر مرا در جهان
بدو گفت مادر که ای شیرگیر دلیر و سرافراز و شمشیرگیر
نژاد تو باشد ز دیو سپید که رستمش کرد از جهان ناپدید
پدر مرا بود شبرنگ دیو که شد کشته در دست برزوی نیو

در ادامه داستان سراینده می‌گوید: همین شهریار که اینک به جنگ تو آمده، پسر برزو، قاتل پدرت است. پس اکنون باید خون پدر را از او بخواهی و در پاسخ به این گفته سخره که سلیح مناسبی برای نبرد ندارد، می‌گوید: کمان و کمند و گرز دیو سفید در بن غاری در بُرزکوهی قرار دارد، برو و آنها را بردار. سخره به سلیح دیو سفید مسلح می‌شود تا همراه با اردوان‌شاه با شهریار و سپاه ایران بجنگد (نک: شهریارنامه، نسخه کتابخانه ملی، ص ۵۴۷-۵۵۲).

اما در برخی تحریرهایی که از داستان شبرنگ در طومارهای نقالان، باقی مانده، داستان کاملاً متفاوت از شبرنگ‌نامه پرداخته شده است. بنا بر یکی از کهن‌ترین طومارهای نقالی (هفت لشکر، ۱۳۷۷ش، ص ۲۹۲-۳۰۰)، رستم یک‌دست، پهلوان غول‌آسای روایت‌های مردمی شاهنامه پس از آنکه فهر، محبوب برزو (پسر سهراب) را از شبستان او می‌دزدد، به مازندران نزد سیه‌رنگ (به جای شبرنگ در شبرنگ‌نامه) می‌رود و بدو می‌گوید: برزو و ایرانیان به دنبال او می‌آیند و چنانچه او را یاری رساند، انتقام کشتن پدرش دیو سفید را از ایشان خواهد گرفت. سیه‌رنگ درخواست او را می‌پذیرد و بدو می‌گوید که اگر چنین کند، سپهسالاری لشکر را بدو می‌سپارد. در همین زمان برزو به مازندران می‌رسد و در نامه‌ای که بیژن آن را نزد سیه‌رنگ می‌برد، از او می‌خواهد که رستم یک‌دست را تحویل وی دهد، ولی سیه‌رنگ از این کار سرباز می‌زند و جنگ آغاز می‌شود. نخست بیژن، افغان دیو، پهلوان نامدار سیه‌رنگ را می‌کشد، ولی خود به دست رستم یک‌دست گرفتار و به سیه‌رنگ تحویل داده می‌شود. پس از آن، پهلوانان ایرانی، رُهام و گُستهم و طوس و گیو یکی پس از دیگری به دست یک‌دست اسیر می‌شوند. سرانجام یک‌دست که دریافت حریف خود برزو نمی‌شود، با حيله‌ای که سیه‌رنگ هم در آن مشارکت داشت، او را اسیر کرد. بسیاری از ایرانیان دیگر نیز اسیر شدند و بقیه به زابل

گریختند. رستم این بار پسرش فلامرز (فرامرز) را در رأس سپاهی به رویارویی سیه‌رنگ فرستاد، اما او نیز به رغم دلآوری در نبرد، همراه با پسرش سام با همان نیرنگ اسیر یک‌دست و سیه‌رنگ شد. سرانجام رستم خود به مازندران تاخت و سیه‌رنگ را بکشت و چون دید در نبرد با یک‌دست، حریف او نمی‌شود، به حيله پای در گریز نهاد و یک‌دست به تعقیب او پرداخت، ولی رستم بازگشت و با کمند او را اسیر کرد. دیوان از او زنهار خواستند و رستم، برزو و فلامرز و سام و دیگر اسیران را از بند رهانید و به زابل بازگشت و در زابل برزو با فهر سیمین‌عذار عروسی کرد (قس: طومار نقالی شاهنامه ۱۳۹۱ش، ص ۶۷۱-۶۸۲).

ماجراهای داستان شبرنگ در کلیات رستم‌نامه (ص ۷۹-۸۶) به روایت هفت لشکر بسیار نزدیک است، ولی نام شبرنگ در این روایت، سیه‌زنگی است (قس: سیه‌زنگ در روایت یکی از طومارها، نک: پایین‌تر) و محبوب برزو، مهر (به جای فهر در روایت هفت‌لشکر) سیمین‌عذار نام دارد.

در طومار نقالی دیگر، که هسته اصلی روایت مانند دو روایت پیشین است، ولی طی بازگویی‌های داستان، شاخ و برگ‌های بسیاری بدان افزوده شده است، ماجراهای سیه‌زنگ (به جای سیه‌رنگ در روایت هفت‌لشکر) بازهم از دلدادگی برزو به مهر سیمین‌عذار آغاز می‌شود. در این روایت، مانند دو روایت پیشین، برزو در جامه بازرگانان به توران می‌رود و مهر را برمی‌دارد تا به ایران بیاورد، اما در بین راه در هنگامه تعقیب و گریز او با تورانیان، دوست هیولاسان او، شمکوس بن شمیلا، معروف به کله‌دست (به جای رستم یک‌دست در روایت هفت لشکر) که او نیز بر مهر عاشق شده بود، زن را می‌دزدد و به مازندران (دیوساران) نزد سیه‌زنگ دیو می‌برد. در این روایت سیه‌زنگ برادری دارد به نام سیه‌رنگ که تنها کسی است که محل زندانی شدن برزو و فلامرز و سام و پهلوانان دیگر را در غار دیو سفید می‌داند و سرانجام در ازای گرفتن این راز به رستم، به جای برادرش سیه‌زنگ به پادشاهی مازندران می‌رسد. در این روایت برخلاف روایت پیشین گفته نشده که سیه‌زنگ یا سیه‌رنگ پسر دیو سفید است (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱ش، ج ۲، ص ۸۰۹-۸۳۸). در این تحریر (ص ۸۳۴) مانند روایت هفت‌لشکر (ص ۸۴-۸۵) و

رستم‌نامه و برخلاف شیرنگ‌نامه، ماجراهای داستان به جای کیکاووس در زمان کیخسرو روی می‌دهد. بنا به روایت کوتاه دیگری در طومار کهن شاهنامه (۱۳۷۴ش، ص ۱۶۱) هنگامی که رستم دیو سفید را بکشت، اکوکال (همان اولاد در روایت شاهنامه) که او را همراهی می‌کرد، بدو گفت: مداوای بینا کردن کاوس و پهلوانان ایرانی به خاکستر بدن مادر دیو است که او هم چون خیر کشته شدن فرزندش را بشنود، نزد پسرش سیه‌دیو به قاف می‌رود.

در طومارهای نقّالان برخلاف شیرنگ‌نامه، تقابل اصلی میان سیه‌رنگ (شیرنگ) و دیوان از یک سو و رستم و خاندان او و ایرانیان از سوی دیگر نیست، بلکه مانند بسیاری از داستان‌های مردمی، از دلدادگی پهلوان محبوب (برزو) به یک زن بیگانه (فهر یا مهر سیمین‌عذار، دختر گرسیوز تورانی) و دزدیدن زن به دست پهلوان رقیب (رستم یک‌دست یا کله‌دست) آغاز می‌شود. پهلوان محبوب برای رهایی معشوق دلاوری‌ها می‌کند، ولی او هم اسیر می‌شود و بدین سان، اسارت همهٔ اعضای خاندان رستم و پهلوانان نامدار ایرانی راه را برای هنرنمایی رستم، ناجی همیشگی ایرانیان هموار می‌کند. سرانجام رستم، زن و پهلوان محبوب را از بند می‌رهاند. در طومارها، سیه‌رنگ و دیوان در حاشیه‌اند. در دو تحریر داستان در هفت‌لشکر و رستم‌نامه، یک‌دست می‌کوشد تا با برانگیختن سیه‌رنگ به گرفتن انتقام قتل پدرش، به هدف خود، یعنی حفظ معشوق دست یابد. نکتهٔ دیگر اینکه در این روایت، مانند داستان رستم و سهراب، رستم نه با نیروی پهلوانی، که با هوشمندی و نیرنگ بر حریف خود (رستم یک‌دست که بنا به روایتی نام و نسب او چنین است: شمکوس بن شمیلان بن سرند بن ضحاک، نک: انجوی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۳۰) پیروز می‌شود. به هر روی، اسارت زن در دست دیو و رهایی او به دست پهلوان، بن‌مایه‌ای است بسیار کهن که هم در حماسهٔ ملی و هم در روایت‌های عامیانه فراوان دیده می‌شود؛ از آن جمله‌اند: رهایی ارنواز و شهرناز به دست فریدون از چنگ ضحاک در شاهنامه^۱ (ج ۱، ص ۵۵ به

۱. در این پیشگفتار ارجاعات ما به شاهنامه، همه جا به تصحیح جلال خالقی مطلق در ۱۳۸۶ش است؛ در غیر این صورت، مشخصات تصحیح یا چاپ دیگر را داده‌ایم.

بعد) و دزدیده شدن دختر شاه کهیلا به دست سیه‌دیو و رهایی او به دست فرامرز در فرامرنامه بزرگ (ب ۲۱۳۲ به بعد). روایت دوم به روایت دیگری از هفت لشکر نزدیک است که بنا بر آن، اهریمنی به نام سیه‌رنگ دختر پادشاه را می‌دزدد و جهانبخش، پسر فرامرز (فلامرز) او را می‌رهاند (ص ۴۲۳-۴۲۴). البته در این روایت گفته نشده است که این سیه‌رنگ پسر دیو سپید است. بن‌مایه اسارت زن در دست دیو یا اهریمن یا اژدها در اسطوره‌ها به رقابت عشقی میان پهلوان محبوب با موجود هیولاسان یا دیو آدم‌نمایی چون رستم یک‌دست در روایت‌های عامیانه تبدیل می‌شود. در طومارهای نقالی گفته شده است که رستم پس از کشتن دیو سپید، از کاسه سر او که دو شاخ نیز بر روی آن بود، مغفری برای خود ساخت که در بیشتر جنگ‌ها برای نشان دادن قدرت خود و افکندن بیم و هراس بر دل هم‌آوردان، آن را بر سر می‌گذاشت؛ از جمله، به روایت هفت لشکر (ص ۳۰۰) هنگامی که رستم با این هیئت در برابر سیه‌رنگ قرار گرفت، سیه‌رنگ چون چشمش به «کله پدرش که بر سر رستم بود افتاد بند از بند و پیوند از پیوندش به لرزه درآمد» (نیز نک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱ش، ص ۶۸۳؛ برای تکرار بخشی از این روایت، نک: کلیات رستم‌نامه، ص ۸۴-۸۵؛ برای بررسی این مضمون عامیانه در ویژگی‌ها و متعلقات رستم و تصویرهای آن، نک: آیدنلو، ۱۳۸۷ش، ص ۴۶۲-۴۸۳). در طوماری دیگر نیز آمده است که رستم با همین مغفر به جنگ سیه‌رنگ رفت (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱ش، ج ۲، ص ۸۳۰).

۳) عنوان کتاب

از میان پنج نسخه مبنای تصحیح ما، در آغاز کهن‌ترین نسخه شبرنگ‌نامه، محفوظ در کتابخانه دانشگاه لایدن (مورخ پیش از ۱۰۶۲ق) که متن فرامرنامه کوچک نیز در پی آن درج شده است، پس از دیباچه پانزده بیتی، این عنوان آمده است: «آغاز داستان شبرنگ و دیو مازندران» (نیز بنگرید به آغاز منظومه در نسخه بی‌تاریخ ایندیا آفیس: «داستان شبرنگ دیو در مازندران»)، ولی در پایان نسخه و دقیق‌تر در پایان متن فرامرنامه کوچک نوشته شده است: «تمت ... کتاب شبرنگ‌نامه» و همین

عنوان در آغاز داستان در نسخه شاهنامه، محفوظ در کتابخانه ملی (مورخ ۱۲۸۰ق) بدین‌سان دیده می‌شود: «گفتار اندر آغاز داستان شبرنگ‌نامه».

۴) نام سراینده و زمان سرایش منظومه

در این باره نه در متن شبرنگ‌نامه سخنی هست و نه در منابع دیگر. تا کنون پنج نسخه از این منظومه شناسایی شده است که تنها یکی از آنها (به نشان ل، محفوظ در کتابخانه دانشگاه لایدن) نسخه مستقلی است و چهار نسخه دیگر در متن شاهنامه، کتابت شده‌اند. به نظر می‌رسد پیش از درج این منظومه و نیز منظومه‌های دیگر مانند فرامرنامه بزرگ، فرامرنامه کوچک، بهمن‌نامه و جز آنها در متن شاهنامه، نام سرایندگان آنها را حذف کرده‌اند.

در کهن‌ترین نسخه شبرنگ‌نامه (به نشان ل)، به دنبال آن، متن فرامرنامه کوچک درج شده و پس از همین متن، نوشته شده است: «تَمَّتِ التَّحْرِیرُ ... کتاب شبرنگ‌نامه». بر این اساس، از نظر کاتب نسخه — که نام خود را عبدالله بن صالح معلم الروامی نوشته است — فرامرنامه کوچک بخشی از شبرنگ‌نامه محسوب شده است. درست است که از سراینده شبرنگ‌نامه و زمان سرایش آن اطلاعی در دست نیست، ولی در مورد فرامرنامه کوچک، بر پایه شواهدی در متن این منظومه، سراینده آن — چنانکه اکبر نحوی نشان داده است — رفیع‌الدین مرزبان فارسی، معروف به دبیر از شعرای قرن ششم و مداح ارسلان سلجوقی (حک: ۵۵۵-۵۷۱ق) است و اثر خود را در حدود ۵۶۰ق سروده است (نحوی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹-۱۳۶؛ نحوی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۱۳-۱۰۲۳). افزون بر اینکه در نسخه ل فرامرنامه کوچک بخشی از شبرنگ‌نامه انگاشته شده است، بر پایه دو شاهد دیگر نیز شاید بتوان این احتمال را در نظر گرفت که شبرنگ‌نامه نیز ریخته قلم همین رفیع‌الدین مرزبان باشد: یکی اینکه در هر دو منظومه تصریح شده که منبع مثنوی آنها نامه خسروان آزادسرو بوده است (نک: پایین‌تر) و دیگر اینکه فرامرنامه کوچک تنها متنی است که در آن به دو رویداد شبرنگ‌نامه اشاره شده است: در یک جا کَناسِ دیو، پیش از نبرد با فرامرز، بدو می‌گوید (ب ۲۹۹):

فراسان تو کشتی به میدان کین فراهان نهادی همی بر زمین

این رویداد اشاره دارد به کشته شدن فراسان دیو و اسارت فراهان به دست پهلوانان ایرانی در شبرنگ‌نامه، اما در اینجا به جای فرامرز، بیژن با کمند خود فراسان را می‌گیرد و سپس پدرش گیو سر از تن او جدا می‌کند (ب ۱۵۵۵-۱۵۶۰). در مورد فراهان گزارش فرامرزنامه کوچک با شبرنگ‌نامه همخوانی دارد. در شبرنگ‌نامه آمده است که فرامرز در میدان نبرد با نیزه فراهان را از اسب به زیر می‌افکند و گیو او را به اسارت می‌گیرد (ب ۱۶۰۷-۱۶۰۹).

نگارنده یک‌بار شبرنگ‌نامه و فرامرزنامه کوچک را از این نظرگاه خواند تا مگر نشانه‌هایی یابد که این دو متن سراینده واحدی داشته باشد، اما چه در حوزه نحو و واژگان و چه از لحاظ سبک شعری و توصیفات و فضاسازی‌ها و تصویرپردازی‌ها، هرچه جستجو کرد، نتوانست پیوندهای استواری بین این دو متن بیابد. مثلاً در متن فرامرزنامه کوچک واژه‌های متعدد عربی که بیشتر آنها از واژه‌های رایج آن زمان بوده، به کار رفته است که حتی یکی از آنها در متن شبرنگ‌نامه به چشم نمی‌خورند. برخی از این واژه‌ها عبارتند از: تکیه (ب ۵۱۵)، منع (ب ۵۳۰)، مقیم (ب ۲۱۳)، خیال، ایام، اسبوع (هر سه واژه در بیت ۲۱۷)، عالی (ب ۲۶۹، ۲۸۵)، خطا (ب ۶۷۲)، دایماً (ب ۷۱۹، ۱۵۳۴)، لفظ (ب ۷۱۹)، قناعت (ب ۷۲۵، ۱۲۶۶)، غرور (ب ۱۱۶۵، ۱۱۶۶)، سؤال (ب ۱۲۷۴)، فوق (ب ۱۲۹۳)، همت (ب ۱۲۹۴)، صافی (ب ۱۳۰۹)، مشکل (ب ۱۳۱۱)، رحیل (ب ۱۳۲۲)، حذر (ب ۱۳۳۶)، صنع (ب ۱۵۵۰)، قیوم (ب ۱۵۵۱)، جرقه (ب ۱۸۹۶)، غدار (ب ۱۳۱۳)، عقل (ب ۱۱۶۲)، علم (ب ۱۶۸، ۱۱۵۴)، فراغ (ب ۷۲۲)، فراغت (ب ۱۳۲۶).

بر همین اساس شاید بتوان به این نتیجه مشخص رسید که حوزه واژگانی دو شاعر با یکدیگر تفاوت داشته است. البته در هر دو متن واژه‌های مشترک عربی نیز وجود دارد؛ مثلاً در فرامرزنامه کوچک، با واژه صید تصویرپردازی‌های زیر دیده می‌شود:

از این پس کنون رزم کید آوریم عقابی پیرانیم صید آوریم

(ب ۷۱۲)

سراسر چو دانسته شد راز کید بفرمود رفتن به پرواز صید

(ب ۸۵۴)

به پوزش فرستادمان شاه کید که چون پیش و گشتیم صید
(ب ۱۳۸۳)

فرامرز شاه و کمر بسته کید سپاهت عقاب و جهان جمله صید
(ب ۱۴۱۴)

در شبرنگ‌نامه نیز در سه بیت مشابه تصویرپردازی‌هایی با همین واژه به چشم می‌خورد:

کشیدند شمشیر تیز از نیام مگر کأفتد از باد صیدی به دام
(شبرنگ‌نامه، ب ۱۰۷۶)

زکوهه برآورد گوپال سام همی‌گفت کأفتاد صیدی بدام
(ب ۱۴۴۲)

سخن گفتن از صید کاری خوش است بگو کین سخن نوبهاری خوش است
(۲۶۷۰)

اما این تصویرپردازی‌های تا اندازه‌ای مشابه، برای یکی انگاشتن سراینده دو منظومه کافی نیست. با اینکه تنوع و زیبایی تصویرپردازی‌ها و فضاسازی‌های شاعرانه در هر دو منظومه مورد بحث به هیچ روی به پای شاهنامه نمی‌رسند، ولی در فرامرنامه کوچک بیشتر به چشم می‌خورد تا شبرنگ‌نامه. از آن سو، توصیف‌های هنری و صحنه‌پردازی‌های شاعرانه در شبرنگ‌نامه یکنواخت و کوتاه و بیشتر به نبردهای پهلوانان محدود می‌شود و گفتگوها و رجزخوانی‌های پهلوانان نیز به‌خوبی فرامرنامه کوچک پرداخته نشده است.^۱ از سوی دیگر در برخی نسخه‌های فرامرنامه کوچک (مثلاً نسخه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس؛ نک: فرامرنامه‌ی کوچک]، ب ۱، پانوش ۱)، این منظومه آشکارا فرامرنامه نامیده شده است، ولی در نسخه مورد بحث ما (ل) بی‌آنکه از این عنوان سخنی رفته باشد، منظومه بلافاصله در پایان شبرنگ‌نامه با سرنویس «رسیدن نامه نوشاد هندی به کاووس کی» آغاز

۱. مثلاً بنگرید به توصیف سراینده فرامرنامه کوچک (ب ۸۷۸-۹۰۳) از رویارویی پهلوان ایرانی، زرسپ با سمن‌رخ، دختر شاه کید و بسنجید با روایت یکنواخت و کسل‌کننده رویارویی‌های پهلوانان ایرانی با دیوان مازندران در شبرنگ‌نامه (ب ۶۶۵-۸۸۵).

می‌شود. بنابر این، باید فرض کرد که فرامرزنامه کوچک و شبرنگ‌نامه از دو سراینده مختلف است (Berg, 2012, P. 46). موضوع دو منظومه نیز به خوبی نشان می‌دهد که آنها استقلال دارند. در شبرنگ‌نامه پهلوان اصلی شبرنگ است و در فرامرزنامه کوچک، فرامرز. در متن اولی، داستان در ایران و مازندران روی می‌دهد و در دومی در هندوستان.

از میان نسخه‌های ما، در دو نسخه شاهنامه، یکی در ایندیا آفیس (مورخ حدود قرن ۱۱ق با نشان ن) و دیگری در کتابخانه ملی (مورخ ۱۲۸۰ق، با نشان م) سه بخش افزوده، شامل شبرنگ‌نامه، فرامرزنامه کوچک و فرامرزنامه بزرگ از سروده فردوسی متمایز شده و قطعه‌ای درباره سراینده درج شده است. در نسخه ن در برگ ۳۹۶پ، متن فرامرزنامه بزرگ پس از بیت ۲۸۸۰ قطع می‌شود و در صفحه بعد (۳۹۷ز)، قطعه مورد بحث آغاز می‌شود که آشکارا پیداست ناقص است و آغاز آن در صفحه قبلی بوده که در نسخه افتاده است. پس از پایان این قطعه که ۴۲ بیت دارد، در سطر پایینی همان صفحه، متن شبرنگ‌نامه آغاز می‌شود. در نسخه جدیدتر م (ص ۱۵۲-۱۵۳) قطعه مورد بحث در ظاهر مستقل است و با سرنویس «آغاز داستان و گفتار اندر وصف حال خود گوید والسلام» آغاز می‌گردد، اما نخستین بیت این قطعه در نسخه م (یکی داستان آرم از پهلوی ...)، در نسخه ن، در میانه قطعه جای دارد. قطعه مورد بحث در نسخه م، پس از پایان داستان رستم و هفت گردان (چاپ خالقی مطلق، ج ۲، ص ۱۱۵) درج شده و پس از آن، به ترتیب هر سه منظومه شبرنگ‌نامه، فرامرزنامه کوچک و فرامرزنامه بزرگ آمده است. در شاهنامه، داستان رستم و هفت گردان با بیت زیر به پایان می‌رسد و پس از آن داستان رستم و سهراب آغاز می‌گردد (همان، ب ۱۶۳):

سَخُنْ‌ها برین داستان شد به بُن چنان کاندَر آمد ز بالا سَخُنْ

اما در نسخه م این بیت به صورت زیر آمده است:

سَخُنْ‌های این داستان شد به بُن برانم ز سهراب و رستم سخن

از میان نسخه‌های پانزده‌گانه خالقی مطلق، این بیت تنها و تنها در کهن‌ترین نسخه کامل شاهنامه (موزه بریتانیا مورخ ۶۷۵ق) دیده می‌شود.

در زیر، نخست متن این قطعه را با مقابلهٔ دو نسخهٔ ن و م می‌آوریم و سپس بحث خود را پی می‌گیریم، با این یادآوری که بیت‌های ۱ تا ۱۸ تنها در نسخهٔ ن آمده است:

... مرا دید بنشسته ماتم‌زده
برآشفتم و گفتم ای جهان‌دیده‌مرد
چراغ دلت مرده بینم همی
برافروز^۲ ازین کوسخن همچو سر (؟)
۵ دهان خرد بینم آغنده‌ای
در شهر دانش نهاده به بند
جوانی به پیری گذاری همی
بزن دست و دست سخن بازکن
به شیرین سخن آب شکر بریز
۱۰ نوآیین سخن را بدان برفکن
بدو گفتم ای دولت تندخوی
نیارم ز کوی سخن‌دان گذشت
نه راهی که روی آورم در جهان
شما را چه گوهر چه خرمهره‌ای
۱۵ ز کوی امیدم قلم درزدند
بهشتی سخن‌های همچو بهشت
فکندند زین سان فراوان کمند
ولی گر تو گویی که بر بند نقش

ز نرگس به گلبرگ تر نم‌زده^۱
بدین سان نشسته به عالم مگرد
دم گرم‌ت افسرده بینم همی
بزن پای و لختی برون شو ز در
چراغ دو عالم پراکنده‌ای
جهان خرم و مر ترا دل نژند
بگو از چه اندیشه داری همی؟
بدان تازگی پرده آغاز کن
سخن سکه زن، سکه از زر بریز
به سنگ اندرون نقش گلزار بند
فراخی فکندی به ویرانه پوی
چه یارد سخن پیش سلطان گذشت
نه شخصی که رازم بدارد نهان^۳
چه شکر شما را چه خرزهره‌ای
به گلزار جانم علم برزدند
نگارین سخن‌های نیکوسرشت،
نشد گردن فکرم ز آن به بند
برین هفت میدان جهانیم رخس

آغاز داستان و گفتار اندر وصف حال خود گوید والسلام^۴

یکی داستان دارم^۵ از پهلوی ز فردوسی طوسی ار بشنوی

۱. م بیت‌های ۱-۱۸ را ندارد

۳. متن = جهان

۵. م: آرم

۲. «برافروز» تصحیف «برافراز»؟

۴. ن سرنویس ندارد

جهان سخن جمله زیر نگیں
 نگشتش فزون تر همی چار^۳ گنج
 هجا^۵ کرد^۶ بر^۷ وی، لگدکوب شد
 که بیرون ز گفتارشان نام بود
 گزیده همان چار گوهر بماند^۹
 که شد ساخته کار گفت و شنود
 فرامرز با کین اسفندیار
 که زد با فرامرز گرز گران^{۱۲}
 یکی مانده و کار ناساخته
 که آورد در^{۱۵} مرز ایران خروش
 دلیری و گردی و فرزانگی
 فتادن در^{۱۷} آن جنگ [و] جوش و هراس
 ز کشته یکی پشته انباشتن^{۱۸}
 ز دادار دادن همی آگهی
 که^{۲۱} خون شد روان همچو دریای^{۲۲} آب
 برافروختن^{۲۳} مرز توران زمین

۲۰ که بر خاک وی^۱ باد صد آفرین
 شنیدم بشد نام^۲ پردرد و رنج
 ز سلطان غزنه پر آشوب^۴ شد
 سپهر گزین فر^۸ ایام بود
 درخت سخن چونکه بی بر بماند
 ۲۵ از آن مر^{۱۰} یکی پور^{۱۱} گرشاسب بود
 دویم نامه^{۱۰} بهمن شهریار
 سیم کار شبرنگ مازندران
 ز دانشوران شد دو پرداخته
 نشد^{۱۳} گفته پیکار آن دیو زوش^{۱۴}
 ۳۰ نبرد فرامرز [و] مردانگی
 شدن سوی هند و جرنندی (؟) کناس^{۱۶}
 زدن لشکر کید و برداشتن
 بر آوردن^{۱۹} داد و دین بهی
 وزان^{۲۰} جنگ شیران افراسیاب
 ۳۵ وزان کشتن دیو بیداد و دین

۲. در هردو نسخه: نام؛ شاید: نامه
 ۴. ن: غزنین بأشوب
 ۶. ن، م: کرد و؛ متن تصحیح قیاسی است
 ۸. ن: فرد
 ۱۰. ن: زما هر
 ۱۲. ن این بیت و بیت سپسین را ندارد
 ۱۴. ن: روش؛ م: ذوش
 ۱۶. ن: ز کار دلیران همیدون قیاس
 ۱۸. م: پشته باشتن (!)
 ۲۰. ن: در آن
 ۲۲. م: دریا به

۱. م: او
 ۳. ن: تاج و
 ۵. ن: سخا
 ۷. م: با
 ۹. ن: پیر بی زر نماند (؟)
 ۱۱. «پور» تصحیف «نیو»؟
 ۱۳. ن: بشد
 ۱۵. م: با
 ۱۷. ن: فتاد اندر
 ۱۹. ن: سر سروان
 ۲۱. ن: ز
 ۲۳. م: برافروخت و آن

چه^۱ گویی مر این را چه^۲ پاسخ دهی
 چه از دولت آن کو سر راستان
 که نیکو نباشد کزین گونه گنج
 کلید^۵ در گنج در شست^۶ توست
 ۴۰ کمر بند و گوهر گزین^۸ کن ز گنج
 برون^۹ کن همه گنج شاهنشهی
 به‌ویژه به^{۱۱} جان گرامی خرنند^{۱۱}
 پذیرفتم^{۱۴} از وی من این داستان
 کنون گر مرا جانستان جان دهد
 ۴۵ بیوندم این^{۱۶} گفته دلپسند

چنانکه ملاحظه می‌شود، متن این قطعه در نسخه م به‌رغم آنکه ناقص و جدیدتر است، صحیح‌تر از نسخه دیگر است. شخصی به سراینده می‌گوید تو که دانش‌های بسیار داری، چرا غم‌زده‌ای، سخن نوآیینی برافکن. سراینده در بیت یازدهم پاسخی می‌دهد که نگارنده آن را به‌درستی در نمی‌یابد، ولی در ادامه پاسخ، از یک سو با فروتنی می‌گوید که من سخنی نتوانم گفت که بتوان پیش سلطان عرضه کرد و از سوی دیگر مخاطب یا مخاطبانش را متهم می‌کند که قادر به فهم سخن او نیستند و سرانجام به درخواست گوینده تن درمی‌دهد. سپس در بیت ۱۹ می‌گوید: داستانی به پهلوی (منظور به فارسی کهن است) از فردوسی در اختیار دارد. در بیت ۲۱ سراینده همین داستان را «چار گنج» می‌نامد و می‌افزاید: چون فردوسی هجای

- | | |
|----------------------------------|------------------------------------|
| ۱. ن: چو | ۲. ن: تو |
| ۳. ن: چو گوئی که این رای فرخ دهی | ۴. ن: این بیت و بیت سپسین را ندارد |
| ۵. ن: تمام | ۶. ن: شصت |
| ۷. ن: گشائی | ۸. ن: کمین |
| ۹. م: گزین | ۱۰. م: چه از نزد شاهان رسد |
| ۱۱. ن: که | ۱۲. ن: خرد |
| ۱۳. ن: برد | ۱۴. ن: رقم سازم |
| ۱۵. ن: بدین کار فرمان برد | ۱۶. ن: از |

سلطان غزنه (محمود غزنوی) را گفت، نتوانست چهار گنج (داستان) دیگر را به نظم آورد. یکی از آنها داستان «پور گرشاسب» بود که گویا مراد همان گرشاسب‌نامه اسدی طوسی است نه داستانی درباره پسر گرشاسب (کدام پسر؟). داستان دیگر، «نامه بهمن» که منظور همان بهمن‌نامه از ایرانشان (ایران‌شاه) بن ابی‌الخیر است. داستان سوم (کار شبرنگ مازندران) همان شبرنگ‌نامه است. سراینده می‌افزاید: آن دو داستان (یعنی گرشاسب‌نامه و بهمن‌نامه) را دانشوران به نظم آورده‌اند، ولی داستان شبرنگ ناگفته ماند (ب ۲۹: پیکار آن دیو زوش). پس از آن، در بیت‌های ۳۰ تا ۳۵ سخن از نبردهای فرامرز پسر رستم است که دست کم از سخن نویسنده درباره نبردهای فرامرز با کئاس دیو (ب ۳۱) و کید هندی (ب ۳۲) پیداست که مراد فرامرزنامه کوچک (به ترتیب نک: ب ۲۵۰ به بعد، ب ۱۲ به بعد) است نه فرامرزنامه بزرگ. در بیت ۳۶ سخن سراینده بدون مقدمه است و مرجع ضمیر «این» نامعلوم؛ گویا بیت یا بیت‌هایی با این مضمون جا افتاده که همان مخاطب ناشناس از سراینده می‌خواهد، داستان‌هایی را که فردوسی به نظم نیاورده، از «گفته باستان» برسازد و ادامه سخنان همو در بیت‌های ۳۶-۴۲ پی گرفته می‌شود. در بیت ۳۶ همان مخاطب ناشناس از سراینده می‌پرسد: پاسخ تو به این درخواست چیست؟ سراینده ناشناس در بیت‌های پایانی قطعه (ب ۴۳-۴۵) درخواست آن شخص را می‌پذیرد و داستان‌های مذکور را به رشته نظم می‌کشد. درباره این قطعه نکات زیر شایسته یادآوری است:

۱. سراینده در بیت ۲۱، جز شاهنامه، از چهار گنج یا داستان حماسی سخن می‌گوید، ولی در شرح این داستان‌ها، به سه داستان حماسی گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه و شبرنگ‌نامه، اشاره می‌کند و می‌افزاید: دو داستان پرداخته شده، ولی داستان سوم که همان پیکار دیو زوش (شبرنگ) باشد، باقی مانده است (ب ۲۸-۲۹).^۱

۱. البته شاید بیت ۳۴ اشاره داشته باشد به بخش آغازین فرامرزنامه بزرگ (به‌ویژه نک: ب ۱۸۹ به بعد) که فرامرز در خرگاه، مرز ایران و توران با با طُورگ، عامل افراسیاب نبرد می‌کند و او را درهم می‌شکند.